

کتاب عقیق؛ زندگی‌نامه داستانی شهید حسین خرازی

کتاب «عقیق»؛ زندگی‌نامه داستانی شهید حسین خرازی به قلم نصرت‌الله محمودزاده، همزمان با سالروز شهادت این سردار همیشه خندان جبهه‌ها، برای دهمین بار توسط انتشارات شهید کاظمی منتشر شد.

به گزارش سایت خبری پرسون، نصرت‌الله محمودزاده نویسنده پرکار دفاع مقدس که خود از یادگاران جنگ هشت‌ساله تحمیلی است، این بار در کتابی با عنوان «عقیق» دل‌آوری‌های جوانان این سرزمین را به تصویر می‌کشد. او در این کتاب، علاوه بر روایت رشادت‌های سردار شهید حسین خرازی، روزهای خاطره و خطر نبرد هشت‌ساله جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق علیه ایران اسلامی را روایت می‌کند.

محمودزاده در دوازده فصل رشادت‌های ناتمام و فراموش‌نشده‌ی سردار شهید اصفهانی سپاه اسلام «حاج حسین خرازی» در دو جبهه غرب و جنوب کشور روایت می‌کند.

فصل‌های کمتری از کتاب به جبهه‌های سرد، سخت و مظلومیت‌های رزمندگان در غرب کشور و فصل‌های بیشتری به نبردها و عملیات‌ها در جنوب گرم و آتشین اختصاص دارد.

فصل نخست، داستان حضور دلگرم اصفهانی‌ها در ساندج شلوغ و مملو از ضد انقلاب را بازگو کرده و در فصل بعد این حسین خرازی است که از غرب به جنوب می‌رود و در آغوش آقا رحیم صفوی آرام می‌گیرد. آن روزها اهواز هنوز کامل جنگی نشده و آقا رحیم می‌گوید: بنی‌صدر از فرماندهی کل قوا عزل شد. بعد هم خبر می‌رسد قرار است آیت‌الله بهشتی به منطقه بیایند و اگر ردانی‌پور بخواهد سری هم به رزمندگان اصفهانی خواهد زد.

در سیر داستانی کتاب این بچه‌های اصفهانی که یکی‌یکی شهید می‌شوند. مثل فصل سوم که تلخ و گزنده است. مثل سربیدن شهید رضایی به دست افسر بعثی مست که داد می‌زد: هدیه خوبی است برای فرمانده پاسدارها، این‌ها دارخوین را فلج کرده‌اند. سر را جدا می‌کند و با خود می‌برد. انگار عاشورای امام حسین (ع) در برابر چشمان حاج حسین است که تکرار و تکرار می‌شود.

در کارزار جنگ، حسین قصه ما شب هنگام یادش به حضرت زهرا (س) می‌افتد و از مصطفی ردانی‌پور می‌خواهد روضه و دعای کمیل بخواند: «چه جایی بهتر از اینجا. تنهای تنها، ما هستیم و خدا، می‌خواهم به بی‌بی فاطمه متوسل شوم. اگر غیر این بود چه لزومی داشت این‌جا را به اصفهان ترجیح بدهیم.»

اصابت گلوله‌ای به چشم ردانی‌پور در فصل هفتم و عملیات والفجر ۲، فرمانده روحانی یا به قول خودش طلبه جبهه‌های نبرد را به آرزوی دیرینه‌اش می‌رساند و کمر حسین را در تپه شهدا خم می‌کند.

فصل نهم فصل طلاییه و هور الهویه است. همین‌جاست که یکی از داستان «حسین خندان جبهه‌ها» قطع می‌شود و با یک دست به اصفهان باز می‌گردد و گذشته زادگاهش به‌ویژه فعالیت‌هایش در «مسجد سید» را مرور می‌کند.

نویسنده در آخرین فصل کتاب در حالی شهادت حسین خرازی را بازخوانی می‌کند که او در بقیع، مکه و سرزمین وحی حضور دارد و از این پس حاج حسین صدایش می‌کنند.

حاجی حالا لباس احرام بر تن دارد و آماده شهادت است. اینجا در شرق بصره نوای «وای حسین کشته شد» بلند می‌شود. ترکیبی بزرگ پشتش را سوراخ کرده و از سینه‌اش بیرون می‌زند. قلبش متلاشی می‌شود و فقط هنگام اصابت ترکش نفسی همراه با تبسم می‌کشد. خنده‌ای بر چهره‌اش نقش می‌بندد و با همان تبسم همیشگی به امام شهیدش ملحق می‌شود.

گفتنی است این کتاب، در سومین دوره کتاب سال دفاع مقدس، رتبه اول را از آن خود کرده است.

کتاب «عقیق» را در ۲۷۲ صفحه، قطع رقعی با شمارگان هزار نسخه و با قیمت ۱۸۰ هزار تومان به همت انتشارات شهید کاظمی برای دهمین بار به بازار نشر عرضه شده است.